

حرکت صلاح‌الدین پس از نبرد با فرنگان به عکا

چون این نبرد به پایان آمد و زمین پر از اجساد فرنگان گردید، هوا متغیر و متعفن شد. گذشته از این بیماری قولنج صلاح‌الدین عودت کرد. یارانش اشارت کردند که از اینجا برویم تا فرنگان نیز امکان یابند که به جای دیگر روند. اگر ما رفتیم و آنان در جای خود ماندند آنگاه دوباره بازمی‌گردیم. پزشکان نیز رأی دادند که باید از آن مکان دور گردد. صلاح‌الدین در چهارم ماه رمضان سال ۵۸۵ از آنجا عازم خروبه شد و ساکنان عکا را فرمان داد که شهر را نیکو محافظت کنند و آنان را از سبب حرکت خود از عکا آگاه گردانید. چون صلاح‌الدین حرکت کرد فرنگان بر محاصره عکا افزودند و از دریا با ناوهای خویش دایره‌یی برگردش زدند و برگرد لشکرگاه خود خندق‌کنندند و از خاک خندق بارویی برآوردند تا آنان را از آسیب صلاح‌الدین اگر بازگردد نگهدارد. در همان حال جمعی از سپاه مسلمانان روبروی ایشان بودند، که گاهگاه حمله می‌کردند ولی مسیحیان از پیکار اعراض داشتند. این خبر به صلاح‌الدین رسید، یارانش اشاره می‌کردند که لشکر روان دارد تا فرنگان را یاری تحصن نباشد ولی او به سبب بیماریش چنان نکرد و فرنگان چنان که می‌خواستند آماده دفاع و پیکار شدند. مردم عکا هر روز از شهر بیرون آمدند و جنگی می‌کردند و بازمی‌گشتند. والله تعالی اعلم.

بازگشت صلاح‌الدین به محاصره فرنگان در عکا

الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب در نیمه ماه شوال ۵۸۵ با سپاه مصر به عکا رسید. جمع کثیری از جنگجویان و بسیاری از سازوبرگ نبرد به همراه داشت. پس از او ناوگان جنگ مصر به سرداری امیر لؤلؤ آشکار شد. قضا را امیر لؤلؤ به یکی از کشتی‌های بزرگ فرنگان رسید آن را به غنیمت گرفت و اموال بسیار فراچنگ آورد و کشتی را به عکا برد. در این ایام صلاح‌الدین از بیماری خود شفا یافته بود و در جزیره اقامت گزیده بود تا زمستان بگذرد. فرنگان شنیدند که صلاح‌الدین به سوی ایشان خواهد آمد. پیشدستی کرده بناگاه بر افواج مسلمانان که در مقابلشان قرار داشتند، زدند و هر دو گروه دل‌بر هلاک نهادند و خلق کثیری به قتل رسید. این واقعه در ماه صفر سال ۵۸۶ اتفاق افتاد. برای صلاح‌الدین از دمشق و حمص و حماد لشکرها در رسیدند و او از جزیره به تل کيسان رفت و با فرنگان هر روز جنگی می‌کرد، باشد که آنان را از قتال با مسلمانانی که در

عکا بودند باز دارد. فرنگان با این دو گروه نبرد می‌کردند و خسته نمی‌شدند.

فرنگان در مدت اقامتشان در عکا سه برج چوبی، هر برج به ارتفاع شصت ذراع ساخته بودند و هر برجی را پنج طبقه بود. آنها را در چرم گرفته بودند و با داروهایی که آتش در آنها اثر نداشت آغشته کرده بودند و مردان جنگی را در آنها جای داده بودند و از سه طرف به شهر نزدیک کرده بودند. آن‌گاه در بیستم ماه ربیع‌الاول سال ۵۸۶ برج‌ها را نزدیک باروها آوردند و مدافعان را از سر بارو دور کردند و به انباشتن خندق پرداختند و نزدیک شد که بر شهر چیره شوند. مردم عکا کسی را برگزیدند که شناکنان از دریا بگذرد و حال ایشان با صلاح‌الدین بگوید. صلاح‌الدین لشکر در حرکت آورد و جنگی سخت را آغاز کرد ولی بیم آن داشت که بر مردم شهر آسیبی عظیم رسد. این نبرد سه روز مدت گرفت. فرنگان در دو جبهه می‌جنگیدند و مردم شهر از دفع برج‌ها عاجز آمدند بارها نطف‌اندازان آتش افکندند ولی هیچ اثری نبخشید. در آنجا مردی بود از اهل دمشق که در کار نطف‌اندازی تجربه‌ها اندوخته بود او عقاقیری ترتیب داد و نزد قراقوش حاکم عکا رفت و دارویی که ساخته بود به او داد و گفت با منجنیقی این دارو به یکی از برج‌ها بیفکند، ناگاه برج مشتعل شد. سپس دیگری پر از آن ماده پرتاب کردند و پس از آن دیگری دیگر. برج سراسر آتش گرفت و با هر کس که در آن بود بسوخت. بار دیگر برج‌ها چنین کردند.

مردم شهر شادمان شدند و از این ورطه هولناک برهیدند. صلاح‌الدین فرمود تا آن مرد را جایزه‌های کرامند دهند ولی او نپذیرفت و گفت: من این کار را برای رضای خدا کرده‌ام و جز از او پاداشی نمی‌خواهم.

آن‌گاه صلاح‌الدین به ملوک اطراف نوشت و آنان را به جنگ برانگیخت. عمادالدین زنگی بن مودود، صاحب سنجان و دیاربکر و علاءالدین پسر عزالدین مسعودبن مودودبن زنگی صاحب موصل و زین‌الدین صاحب اربل پیامدند. هر یک از اینان که می‌رسیدند نخست با فرنگان وارد جنگ می‌شدند، سپس خیمه‌های خویش بر پای می‌داشتند. در این احوال خبر رسیدن ناوگان مصر رسید. فرنگان چند کشتی به مقابله روان داشتند و از این سو صلاح‌الدین حمله‌های سخت می‌کرد باشد که آنان را از مقابله با ناوگان مصری بازدارد ولی، فرنگان همچنان در دو جبهه به جنگ ادامه می‌دادند. عاقبت در نبردی که میان کشتی‌های مسلمانان و کشتی‌های مسیحیان در گرفت مسلمانان پیروز

شدند و به بندر عکا وارد شدند. واللّٰه تعالی اعلم بغیبه.

رسیدن پادشاه آلمان به شام و هلاکت او

آلمان‌ها یکی از طوایف فرنگان هستند. شمارشان از دیگر طوایف بیشتر و دلیریشان افزوتر است. در جزیره‌الگلتره در جانب شمال غربی دریای محیط زندگی می‌کنند. مدت درازی نیست که به کیش مسیح در آمده‌اند.

چون کشیشان و راهبان خبر بیت‌المقدس مسیحیان اطراف را به جانب آن، نزد ایشان بردند پادشاهشان از خشم به هم برآمد و لشکر گرد آورد و به زعم خود عزم جهاد کرد. مسیحیان نیز راه او را گشاده داشتند.

چون به قسطنطنیه آمد پادشاه آن سامان نتوانست مانع ورود او شود ولی راه آذوقه بر ایشان بیست و از این بابت سخت در تنگنا افتادند. پادشاه قسطنطنیه ماجرا به صلاح‌الدین نوشت. سپاهیان مسیحی از خلیج قسطنطنیه گذشتند و به کشور قلیچ ارسلان بن مسعود بن سلیمان بن قلمش در آمدند. ترکمانان از پی آنها به راه افتادند و هر بار دستبردی می‌زدند یکی را می‌کشتند یا چیزی را می‌ربودند. فصل زمستان بود و آن بلاد سرد. بیشترشان از سرما و گرسنگی جان دادند.

آلمان‌ها به قونیه در آمدند. قطب‌الدین ملک‌شاه بن قلیچ ارسلان فرمانروای قونیه بود. او کشور خود را میان فرزندانش تقسیم کرده بود و هر یک از ایشان در ناحیه‌ای فرمان می‌راند. قطب‌الدین لشکر بیرون آورد ولی تاب مقاومت نداشت و به قونیه بازگردید. مسیحیان از پی او به قونیه آمدند. مسیحیان برای او هدایایی فرستادند و خواستند اجازه دهد بر ایشان از شهر آذوقه رسد. قطب‌الدین اجازه داد. سپس از او خواستند بیست تن از امرایش را نزد ایشان به گروگان نهد. با این امیران راهی بلاد دیگر شدند ولی دزدان و راهزنان همواره به آنان دستبرد می‌زدند. مسیحیان نیز آن امیران گروگان را حبس کردند. آن‌گاه به بلاد ارمن رفتند. فرمانروای ارمنیه لئون پسر استفان پسر لئون^۱ بود. به ایشان آذوقه و علوفه داد و اظهار فرمانبرداری نمود. آلمان‌ها به سوی انطاکیه در حرکت آمدند و در آنجا پادشاهشان به درون نهر آب رفت تا شستشو کند در آب غرق شد. پس از او

۱. متن: کاقولی بن خطفای بن الیون

پسرش به جایش نشست، چون به انطاکیه رسیدند میانشان اختلاف افتاد. برخی می‌خواستند به دیار خود بازگردند و برخی می‌خواستند به جای او برادرش به پادشاهی نشیند و جماعتی نیز بازگشتند.

شاهزاده با آنان که باقی مانده بودند و شمارشان به چهل هزار تن می‌رسید به راه خود ادامه داد. در لشکرش مرگ و میر افتاده بود. صاحب انطاکیه در حق ایشان نیکی کرد و آنان را به نزد فرنگان عکا به راه انداخت. آنان بر جبله و لاذقیه گذشتند و به حلب رفتند. مردم حلب خلق کثیری از آنان را کشتند. تا به طرابلس رسیدند و بیشترشان در اثر بیماری تلف شده بودند. قریب هزار مرد باقی مانده بودند. اینان از راه دریا خود را به عکا رسانیدند. در آنجا از ضعف و اختلاف همکیشان خویش خبر یافتند. به کشتی سوار شدند که به بلاد خود بازگردند. کشتی‌هایشان غرق شد و حتی یک تن از ایشان رهایی نیافت.

قلیچ ارسلان این اخبار را به صلاح‌الدین نوشته بود و وعده داده بود که آنان را از آمدن به آن سوی بازدارد. چون به راه خود ادامه دادند، عذر آورد که از بازداشتن ایشان عاجز بوده است؛ زیرا پسرانش از او جدا شده‌اند و از او سخن نمی‌شنوند.

صلاح‌الدین با یارانش مشورت کرد که اکنون که دشمن روی آورده است چه باید کرد بعضی اشارت کردند که به مقابله رود و راه بر ایشان بگیرد و با آنان نبرد کند. بعضی دیگر گفتند که در همانجا درنگ کند مبادا عکا از دست برود. صلاح‌الدین رای اخیر را پسندید و لشکر از جبله و لاذقیه و شیزر به حلب فرستاد تا آن را از تعرض دشمن در امان دارند. واللہ تعالی ولی التوفیق.

نبرد مسلمانان با فرنگان در عکا

فرنگان در دهم ماه جمادی‌الآخر سال ۵۸۶ بر عکا تاختن آوردند و از خندق‌های خود بیرون آمده بر لشکر صلاح‌الدین زدند. الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب با سپاهیان مصر به مقابله برخاست. فرنگان بر آنان پیروز شدند و خیمه‌هایشان را تصرف نمودند. سپس لشکریان مصر حمله آوردند و فرنگان را از خیمه‌های خود دور کردند. جمعی از لشکریان مصر خود را به خندق‌ها رسانیدند و راه یاری دوستانشان را بستند و شمشیر در آنها نهادند و بیش از بیست هزار تن را به قتل رسانیدند.

سپاه موصل نزدیک سپاه مصر بود. فرمانده ایشان علاءالدین خرمشاه^۱ بن عزالدین مسعود صاحب موصل بود. آذوقه^۲ اینان تمام شده بود که در همان حال به پایداری خویش ادامه دهند. اینان نیز حمله کردند و دستبردی جانانه زدند.

در این حال به صلاح‌الدین خبر رسید که پادشاه آلمان مرده است و سپاه او پراکنده شده. مسلمانان شادمان شدند و پنداشتند که اگر فرنگان از این واقعه آگاه شوند، در کار خود سست خواهند شد.

پس از دو روز از دریا برای فرنگان مدد رسید. یکی از کنت‌ها که او را کنت هانری^۳ می‌گفتند بیامد. او پسر برادر پدری پادشاه فرانسه^۴ بود و پسر برادر مادری پادشاه انگلستان^۵ او اموال بسیار میان فرنگان تقسیم کرد و لشکرها بسیج کرد و وعده داد که از پس مددها خواهد رسید. با این امید به نبرد با مسلمانان بیرون آمدند. صلاح‌الدین در بیست و هفتم ماه جمادی‌الاول از آنجا که بود به خروبه^۶ رفت تا مجال کروفر بیشتر باشد. از دیگر سو هوای آنجا از بوی اجساد کشتگان متعفن شده بود. کنت هانری برای کوبیدن عکا میجینق‌ها و دبابه‌ها نصب کرد. مردم عکا حمله کردند و همه را گرفتند و جمعی از فرنگان نیز در آن حوالی کشته شدند. سردار مسیحی دیگر نتوانست در آنجا منجینق برپا کند یا منجینق را از چشم مردم شهر پوشیده دارد. پس تپه^۷ عظیمی از خاک بالا آورد و منجینق‌ها را پشت آنها قرار داد این عمل سبب شد که زندگی بر مردم عکا تنگ شود و آذوقه در شهر نایاب گردد.

صلاح‌الدین جمعی را به اسکندریه فرستاد تا از آنجا با کشتی آذوقه به عکا بیاورند. نیز به بیروت کسانی را روانه نمود. اینان با کشتی‌های پر از آذوقه برسیدند و تا مسیحیان را بفریبند بر سر کشتی‌ها صلیب کردند. کشتی‌ها سالم به بندرگاه رسیدند. از آن پس کشتی‌های آذوقه از اسکندریه پی‌درپی برسید.

پاپ پیشوای کیش نصرانیت از کلیسای رم به جنگجویان پیام داد و آنان را به صبر و پایداری دعوت کرد و مژده داد که برای ایشان مدد خواهد رسید. همچنین نزد پادشاهان فرنگ رسول فرستاد و آنان را به یاری جنگجویان عکا فراخواند. این اعمال سبب افزون شدن نیروی مقاومت ایشان گردید.

۳. متن: افرنسیس

۲. کندهری

۱. متن: خوارزمشاه

۵. متن: حزنه

۴. متن: انگلنار

همه این امور سبب شد که فرنگان در یازدهم شوال یال ۵۸۶ از خندق‌های خود بیرون آیند و بر سپاه مسلمانان تازند. چون صلاح‌الدین چنان دید، بارو بنه مسلمانان را به قیوم در سه فرسنگی عکا برد و لشکر خویش تعبیه داد و با فرنگان روبرو شد.

پسرانش الملک‌الافضل علی و الملک‌الظاهر غازی و الملک‌الظافر خضر در قلب سپاه جای داشتند و برادرش الملک‌العادل ابوبکر با لشکر مصر و لشکرهایی که به آن پیوسته بودند در میمنه بود و عمادالدین زنگی بن مودود با صاحب سنجار و تقی‌الدین صاحب حماة و معزالدین سنجرشاه صاحب جزیره ابن عمر در میسره جای داشتند. صلاح‌الدین نیز در خیمه کوچکی که بر تلی مشرف بر میدان جنگ نصب شده بود قرار گرفت.

چون فرنگان بیامدند و انبوه مسلمانان را مشاهده کردند، از این‌که خندق‌های خود را ترک گفته بودند پشیمان شدند. شب را درنگ کردند و بامداد روز دیگر به لشکرگاه‌های خود بازگشتند. جنگجویان مقدمه لشکر مسلمانان از پی ایشان تاختند و از هر سوره بر آنان بستند و در خارج خندق آنان را محصور کردند.

در بیست و سوم شوال مسلمانان پس از این‌که گروهی را در کمین جای دادند بر دشمن تاختند. از فرنگان قریب به چهارصد تن حمله آوردند. مسلمانان واپس نشستند. فرنگان آمدند تا به کمین‌گاه‌ها رسیدند. بناگاه به دام مسلمانان افتادند و حتی یک تن هم رهایی نیافت.

فرنگان سخت دچار قحطی شده بودند چنان‌که یک پیمان‌گندم به صد دینار صوری رسید و این در حالی بود که مسلمانان به آنان آذوقه می‌رسانیدند. مثلا امیر اسامه فرمانروای بیروت از بیروت و سیف‌الدین علی بن احمد المشطوب نایب صیدا از صیدا و از عسقلان و دیگر جای‌ها برای ایشان آذوقه می‌فرستادند. اگر اینان نبودند سپاهیان فرنگان از گرسنگی هلاک شده بودند خصوصا آن‌که در فصل زمستان دریا طوفانی شد و کشتی‌هایشان از ساحل بریدند.

چون زمستان در رسید فرنگان چنان‌که عادتشان بود با کشتی‌های خود به صور رفتند. آنان زمستان‌ها را در صور می‌گذرانیدند. چون ایشان دور شدند راهی از دریا به عکا باز شد مردم عکا نزد صلاح‌الدین کس فرستادند و از ستمی که بر آنان رفته بود شکایت کردند. امیر حسام‌الدین ابوالهیجای سمین حاکم عکا بود. از آن همه درنگ ملامت بار و جنگهای پی‌درپی به صلاح‌الدین شکایت کرد. صلاح‌الدین به جای او و یارانش نایب

دیگر را با گروهی دیگر به عکا فرستاد و برادر خود الملک العادل را مأمور انجام این مهم نمود. الملک العادل به کنار دریا آمد و در دامنه کوه حیفا قرار گرفت و کشتی‌ها و زورق‌ها را گرد آورد و دسته دسته سپاهیان را به عکا می‌فرستاد. چون دسته‌یی از سپاهیان تازه نفس داخل می‌شد دسته‌یی از مدافعان پیشین از شهر بیرون می‌آمد. به جای شصت امیر که در عکا بودند، بیست امیر وارد عکا شد. نایبان صلاح‌الدین در بسیج سپاهیان به عکا، اهمال کردند. و شمار آنان که از عکا خارج شدند از آنانکه به عکا در آمدند بیشتر بود. کارگزاران خزانه صلاح‌الدین جماعتی از مسیحیان بودند. اینان به هنگامی که سپاهیان برای ثبت نام یا مواجب خود مراجعه می‌کردند، به درشتی سخن می‌گفتند و آنان را می‌رنجانیدند. بدین سبب جمع کثیری از ایشان پراکنده شدند و مدافعان عکا روی به ضعف نهادند. چون زمستان سپری شد کشتی‌های فرنگان بیامد و بار دیگر راه عکا بسته و اخبار آن بریده شد. از امرایی که وارد عکا شدند یکی سیف‌الدین علی بن احمد المشطوب بود و یکی عزالدین ارسلان سرکرده غلامان اسدالدین شیرکوه و دیگر پسر چاولی. ورود اینان به عکا در آغاز سال ۵۸۷ صورت گرفت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

وفات زین‌الدین یوسف صاحب اربل و امارت برادرش کوکبری

زین‌الدین یوسف بن زین‌الدین علی به اطاعت صلاح‌الدین در آمد. چنانکه گفتیم، در ایام پدرش، اربل از آن او بود و حران و رها از آن برادرش مظفرالدین کوکبری زین‌الدین یوسف در غزوات صلاح‌الدین با او بود و در عکا نیز حضور یافت و بیمار شد و در ماه رمضان سال ۵۸۴ در گذشت. پس از مرگ او، برادرش مظفرالدین جمعی از امرای او از جمله بلداجی^۱ را دستگیر کرد و نزد صلاح‌الدین کس فرستاد و از او خواست اربل را به او دهد و حران و رها را بستاند. صلاح‌الدین نیز چنین کرد و اربل را به اقطاع او داد و شهرزور و اعمال آن و دریند قرابلی^۲ و بنی قفجاق^۳ را به آن بیفزود.

چون زین‌الدین یوسف بمرد مردم اربل با مجاهدالدین قایماز صاحب موصل مکاتبه کردند زیرا دل با او داشتند، و این به هنگامی بود که عزالدین مسعود او را حبس کرده و از حبس آزاد کرده بود و او را از سوی خود نیابت موصل داده بود و یکی از غلامان وی را

۱. متن: بلدامیر

۲. متن: عراقلی

۳. متن: هی قفجاق

به جاسوسی گماشته بود، تا هر چه می‌گذرد به او خبر دهد. مردم اربل می‌خواستند که مجاهدالدین بیاید تا اربل را به او دهند مبدا به دست صلاح‌الدین افتد ولی مجاهدالدین از خشمی که با عزالدین داشت این دعوت را نپذیرفت و مظفرالدین بیامد و اربل را بگرفت و کارش در اربل بالا گرفت.

چون مظفرالدین از حران و رها بیرون آمد صلاح‌الدین آن را به برادرزاده خود تقی‌الدین عمرین شاهنشاه داد و آن را بر میافارقین در دیاربکر و حماة و اعمال آن در شام بیفزود. صلاح‌الدین بدین شرط آن بلاد را به او داده بود که در آمد آن صرف امور جنگی با فرنگان شود. تقی‌الدین برفت و آن کارها به سامان آورد.

چون تقی‌الدین به میافارقین رفت او را طمع تصرف بلاد مجاور در سر افتاد و آهنگ حانی^۱ از بلاد بکر نمود. سیف‌الدین بکتمر صاحب خلاط با سپاه خود به نبرد او رفت. تقی‌الدین او را منهزم ساخت و بلادش را زیر پی سپرد.

بکتمر، مجدالدین بن رشیق^۲ وزیر شاه ارمن^۳ را دربند کرده بود و در قلعه‌ای در آنجا باز داشته بود. چون در این نبرد منهزم شد به والی آن قلعه نوشت که او را بکشد. این نامه به هنگامی رسیده بود که تقی‌الدین قلعه را ترک کرده بود. چون قلعه را بگرفت. ابن رشیق را آزاد کرد و سپس به خلاط رفت و آن را در محاصره گرفت. مدافعان شهر نیک پایداری کردند چون پیروزی حاصل نکرد به ملازکرد لشکر برد و آنجا را محاصره نمود تا مردم امان خواستند تقی‌الدین برایشان مدتی معین کرد که شهر را تسلیم کنند. قضا را بیمار شد و دو روز پیش از به پایان رسیدن مدت بمرد. پسرش جسد او را به میافارقین برد و در آنجا به خاک سپرد. با مرگ او بکتمر باز گردید و کارش بالا گرفت. والله تعالی اعلم.

رسیدن یاری به فرنگان از جانب مغرب

از فرنگان آن سوی دریا، برای همکیشانانشان که عکا را محاصره کرده بودند پی‌درپی مدد می‌رسید. نخستین کسی که آمد فلیپ پادشاه فرانسه بود و او به نسب از همه شریف‌تر بود، هر چند که کشوری پهناور نداشت. ابن‌اثیر چنین می‌گوید و مرادش این است که او در این ایام مردی نیرومند بود زیرا در حقیقت، پادشاه فرنگان او بود و از جهت شمار

۳. متن: شاکرین

۲. متن: رستق

۱. متن: حال

سپاهیان و بسیاری سازوبرگ بر همه برتری داشت. فلیپ در دوازدهم ربیع الاول سال ۵۸۷^۱ با کشتی‌هایی عظیم پر از جنگجویان و اسلحه برسید و فرنگانی که عکا را محاصره کرده بودند بسی قویدل شدند.

صلاح‌الدین در این ایام در شَفَرَعَم^۲ بود، نزدیک به لشکرگاه فرنگان. هر روز سوار می‌شد و بر ایشان تاخت می‌آورد تا آنان را به خود مشغول دارد و نگذارد به شهر دست‌اندازی نمایند. صلاح‌الدین نزد امیر اسامه فرمانروای بیروت کس فرستاد و از او خواست که چند کشتی و زورق به بندر عکا بفرستد تا فرنگان را از دیگر سو به خود مشغول دارند. او نیز کشتی‌های خود را بفرستاد. کشتی‌های او با پنج کشتی از کشتی‌های پادشاه انگلستان روبرو شد. این کشتی‌ها را پیشاپیش فرستاده بود و خود در جزیره قبرس مانده بود بدین طمع که آن را در تصرف آورد. مسلمان‌ها آن پنج کشتی را با هر چه در آنها بود به غنیمت بردند. فرمان حسام‌الدین به دیگر حکام و نواب او نیز برسید. آنان نیز کشتی‌هایی به سواحل عکا روانه داشتند چنان‌که آن سواحل پر از کشتی شد. فرنگان منجنیق‌ها نصب کردند و در چهارم جمادی‌الاولی جنگ آغاز کردند. صلاح‌الدین به لشکرگاه خود که نزدیک فرنگان بود آمد تا از شدت حمله فرنگان به شهر بکاهد. چون پادشاه انگلستان از جزیره قبرس فراغت یافت و آنجا را تصرف کرد پادشاهش را عزل کرد و با بیست و پنج کشتی پر از مردان و اموال و اسلحه در نیمه رجب به عکا رسید. او در میان راه به چند کشتی از مسلمانان رسید که با هفتصد جنگجو از بیروت به عکا می‌رفت. جنگ آغاز شد. مسلمانان از پیروزی مأیوس شدند. فرمانده ایشان مردی بود به نام یعقوب‌الحلبی و معروف به غلام ابن شقتین. از بیم افتادن کشتی یا اموال و مردانش به دست فرنگان آن را آتش زد و غرقش کرد.

آنگاه فرنگان با دبابه‌ها و قوچ سرهای قلعه کوب به بارو نزدیک شدند مسلمانان برخی را آتش زدند و برخی را گرفتند. فرنگان دیواره‌هایی از خاک ساختند و از پس آنها به نبرد خود ادامه دادند بدین‌گونه از آسیب مسلمانان در امان ماندند و از آن سوکار بر مردم عکا سخت شد.

استیلای فرنگان بر عکا

چون مسلمانان از محاصره عکا به تنگنا افتادند. امیر سیف‌الدین علی بن احمد هکاری المشطوب که از بزرگترین امرای شهر بود نزد پادشاه فرانسه رفت و از او برای مسلمانان عکا امان خواست که اجازه دهد از شهر بیرون روند. اجابتش نمود. این امر سبب شد که ساکنان شهر بیشتر در کار خود سست شوند. سپس عزالدین ارسل اسدی و پسر عزالدین چاولی و سنقر ارجانی با جماعتی از ایشان از شهر گریختند و به لشکرگاه مسلمانان پیوستند. این حادثه نیز مسلمانان ساکن عکا را بیشتر از پای در آورد. فرنگان نزد صلاح‌الدین پیام فرستادند که عکا را تسلیم کند. صلاح‌الدین اجابت کرد ولی بدان شرط که مردم شهر را امان دهند و او در عوض به تعداد مردم شهر از اسیرانشان آزاد کند و آن صلیب که در بیت‌المقدس گرفته‌اند بازپس دهد ولی فرنگان حاضر به سازش نشدند. صلاح‌الدین چون چنان دید به مسلمانان عکا پیام داد که همه یکباره از شهر خارج شوند و به صورت تن واحد بر دشمن حمله برند و دل بر مرگ سپارند تا او بالمشکر خود از این سو بتازد شاید راه خلاصی یافته شود ولی این امر صورت تحقق نیافت. روز دیگر فرنگان به شهر حمله آوردند. مسلمانان بر بارو آمدند و علم‌های خویش به جنبش در آوردند و این نشان آن بود که از حفظ شهر عاجزند. مشطوب چون وضع را چنین دید و دید که از صلاح‌الدین کاری ساخته نیست خود نزد فرنگان کس فرستاد و از ایشان امان خواست که در عوض، دویست هزار دینار تسلیم کند و پانصد اسیر آزاد نماید و صلیب را نیز به آنان بازگرداند و به مرکب فرمانروای صور هم چهارده هزار دینار تسلیم کند. فرنگان اجابت کردند و برای پرداخت مال و آزاد کردن اسیران دو ماه مدت معین کردند. چون معاهده بسته شد فرنگان به صورتی صلح‌آمیز به شهر داخل شدند ولی غدر کردند و مردم را به زندان افکندند و اموالشان را زیر نظر گرفتند و به صلاح‌الدین پیام دادند که اسیران را آزاد کند و صلیب را بفرستد تا گروگان‌ها آزاد شوند.

صلاح‌الدین را به سبب هزینه‌های لشکرکشی به چنان مالی دسترس نبود. پس به جمع آوری مال پرداخت. صد هزار دینار گرد آورد. چون آن مال گرد آمد صلاح‌الدین نزد ایشان پیام فرستاد که باید داویمه سوگند خورند و ضمانت کنند که غدر و مکرری در کار نخواهد بود. آنان که به ملوک خویش اعتماد نداشتند از سوگند و ضمانت سرباز زدند. پادشاهانشان گفتند هرگاه شما مال و اسیران و صلیب را تسلیم کردید و برای ادای باقی

اموال گروگان‌هایی دادید ما یاران شما را از اسارت آزاد خواهیم کرد. صلاح‌الدین خواست که داویه ضمانت کنند و سوگند بخورند که غدیری را در کار نخواهد بود ولی ایشان بار دیگر از سوگند و ضمانت خودداری کردند و گفتند شما صد هزار دینار و اسیران و صلیب را بفرستید ما از اسیران هر کس را که خواستیم آزاد می‌کنیم و هر کس را که خواستیم در بند نگه می‌داریم تا باقی مال برسد. مسلمانان از مکر و غدیر ایشان آگاه شدند؛ زیرا فرنگان می‌خواستند مردم بی چیز و بی اهمیت را آزاد کنند و اعیان را نگه دارند و تا فدیہ بستانند و رها سازند. صلاح‌الدین نپذیرفت.

در اواخر ماه رجب فرنگان در خارج شهر گرد آمدند. مسلمانان حمله‌ای سخت کردند و آنان را از جای خود واپس راندند ولی فرنگان مسلمانانی را که با خود بیرون آورده بودند همه را به قتل رسانیدند. سپس همه فقرا را کشتند و اعیان را زنده نگه داشتند تا با گرفتن مالی بر جانیشان ببخشایند. چون صلاح‌الدین چنان دید آن مال را خود تصرف کرد و اسیران و صلیب را به دمشق فرستاد. والله تعالی اعلم.

ویران کردن صلاح‌الدین عسقلان را

چون فرنگان بر عکا مستولی شدند مرکیس صاحب صور از پادشاه انگلستان به وحشت افتاد و دریافت که قصد آن دارد که او را فروگیرد. از این رو او را رها کرده به صور رفت. در آغاز ماه شعبان سال ۵۸۷ فرنگان آهنگ عسقلان کردند و همچنان از ساحل بی آنکه از آن دور شوند به عسقلان رفتند.

صلاح‌الدین فرزند خود الملک‌الافضل علی و سیف‌الدین ایاز کوش و عزالدین جوردیک را از پی ایشان فرستاد تا همچنان بر آنان بتازند و از هر ناحیه دستبرد زنند و آنان جمع کثیری را کشتند یا به اسارت گرفتند.

الملک‌الافضل علی نزد پدر کس فرستاد و از او یاری طلبید ولی صلاح‌الدین چنان سپاهبانی را که در جنگ را بسیجیده باشند در اختیار نداشت.

پادشاه انگلستان خود را به دنبال لشکر رسانید و به حمایت از آن پرداخت تا به یافا رسید و در آنجا اقامت گزیدند و مسلمانان در روبروی ایشان بودند.

برای فرنگان هرچه نیاز می‌داشتند از عکا می‌رسید و آنان راهی قیساریه شدند و مسلمانان همچنان در پی ایشان بودند و به هر که دست می‌یافتند می‌گرفتند یا می‌کشتند.

چون فرنگان در نزدیکی قیساریه توقف کردند، مسلمانان برسیدند و جنگ در بیوستند و جمعی را کشتند و چون شب فرارسید و فرنگان بیاسودند بار دیگر فرنگان حمله آوردند و گروهی را کشتند و گروهی را به اسارت گرفتند.

فرنگان به جانب ارسوف راندند. مسلمانان پیشاپیش خود را به ارسوف رسانیدند. راه باریک بود و امکان آن نبود که همعنان با ایشان اسب بتازند. در آنجا به انتظار نشستند. چون برسیدند چنان حمله کردند که راهی جز امواج دریا برای فرنگان باقی نماند؛ ولی فرنگان دل بر هلاک نهاده، بر مسلمین تاختند و ایشان را منهزم ساختند و باز پس ماندگان را از دم تیغ گذرانیدند و خود را به قلب سپاه رسانیدند و صلاح‌الدین در قلب جای داشت. مسلمانان به بیشه‌ای انبوه رسیدند و خود را درون آن پنهان کردند. فرنگان که پنداشته بودند دامی بر ایشان تعبیه شده از همانجا بازگشتند. مسلمانان نیز از آن تنگنا بیرون آمدند. فرنگان به یافا رفتند و چون کسی از مسلمانان در آنجا نیافتند به تصرفش درآوردند.

صلاح‌الدین از آنجا که به هزیمت رفت به رمله افتاد و بقایای سپاه و بنه خود را گرد آورد.

[صلاح‌الدین با یاران خود به مشورت نشست که دربارهٔ عسقلان چه تصمیمی بگیرد همه به خراب کردن آن اشارت کردند و گفتند چون فرنگان به عسقلان آیند و ما با آنان روبرو شویم آنان با ما خواهند جنگید تا ما را از آنجا برانند و خود فرود آیند. چون چنین شود ما با سرنوشتی که در عکا داشتیم دچار شویم زیرا آنان با گرفتن عکا از حیث صلاح و دیگر سازوبرگ نیرومندتر شده‌اند و ما ناتوانتر گشته‌ایم. صلاح‌الدین به ویران شدن عسقلان رضا نمی‌داد و سپاهیان خود را فرا خواند که به عسقلان روند و آن را از تعرض فرنگان حفظ نمایند. آنان گفتند اگر خواستار حفظ عسقلان هستی باید یا خود یا یکی از پسران بزرگت با ما به شهر درآید زیرا ما می‌ترسیم که به ما در عسقلان آن رسد که در عکا رسید.]^۱ چون صلاح‌الدین چنان دید برادر خود الملک‌العادل ابوبکر را در برابر لشکر فرنگان قرار داد و خود به عسقلان رفت و نوزدهم شعبان سال ۵۸۷ شهر را بکلی ویران کرد و سنگ‌های آن در دریا افگند و نشان آن از روی زمین محو کرد. در این ویرانی آن قدر از اموال و ذخایر مردم تلف شد که در حساب نمی‌گنجید. چون خبر ویرانی

۱. میان دو قلاب در متن آشفته بود از ابن‌اثیر تکمیل شد (وقایع سال ۵۷۸)

عسقلان به فرنگان رسید در یافا ماندند.

مرکس نزد پادشاه انگلتره (انگلستان) کس فرستاد و او را بدان سبب که صلاح‌الدین را از ویران کردن عسقلان باز نداشته است ملامت نمود.

صلاح‌الدین در روز دوم رمضان به رمله لشکر برد و باروی آن را ویران کرد و از آنجا به سبب شدت باران و سرما راهی بیت‌المقدس شد تا در استحکام بارو و گردآوری اسلحه جهت دفاع از شهر نظارت نماید و اجازت فرمود که سپاهیان برای آسودن به شهرهای خود روند و خود در هشتم رمضان به خیمه‌های خویش بازگردید.

فرنگان در یافا ماندند و به تعمیر خرابی‌ها پرداختند. صلاح‌الدین در سیزدهم رمضان راهی نظرون شد تا در آنجا خیمه زند. رسولان میان پادشاه انگلتره (انگلستان) و الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب آمد و شد گرفتند و قرار بر آن شد که پادشاه خواهر خود را به او دهد و قدس و بلاد ساحل از آن‌العادل باشد و عکا و بلاد فرنگان در ساحل تا کشور ایشان در آن سوی رود از آن خواهر پادشاه باشد. البته به شرطی که داویه راضی باشند. صلاح‌الدین این پیشنهاد را بپذیرفت ولی کشیشان و راهبان خواهر پادشاه انگلیس را از این ازدواج منع کردند. بنابراین کار به پایان نیامد. در واقع پادشاه انگلیس نیز قصد خدعه داشت.

آنگاه فرنگان قصد بیت‌المقدس کردند و در سوم ذوالقعدة از یافا به رمله رفتند. صلاح‌الدین به بیت‌المقدس رفت. سپاهیان مصر با ابوالهیجاء سمین به آنجا آمدند. مسلمانان با آمدن آنان قویدل شدند. در سوم ذوالحجه فرنگان به نظرون رفتند و مسلمانان در روبروی ایشان موضع داشتند. میانشان چند بار نبردهایی در گرفت که در یکی از آنها بیش از پنجاه تن از جنگجویان فرنگان اسیر شدند. صلاح‌الدین به تعمیر باروی قدس همت گماشت. هر شکافی را پر کرد و آن مکانی را که از آنجا شهر را تصرف کرده بود نیک در ضبط آورد و فرمود تا در خارج فصیل خندقی کنند و هر ناحیه را به یکی از فرزندان و اصحاب خود سپرد. چون برای ساختن بارو سنگ کم آمد. صلاح‌الدین خود سوار شد و از جای‌های دور سنگ بار کرد و آورد. دیگر سپاهیان به او اقتدا کردند.

آنگاه فرنگانی که در نظرون بودند در تنگنا افتادند. مسلمانان راه آذوقه برایشان بستند. پادشاه انگلیس خواست تا نقشه بیت‌المقدس را برای او بکشند تا در کیفیت

محاصره آن بنگرد. نقشه را برای او کشیدند. دید که اطراف آن را دره‌ای فرا گرفته است. تنها از جانب شمال راه هست و آن دره عمیق و صعب‌العبور بود. پادشاه گفت: محاصره آن برای ما مقدور نیست: زیرا اگر ما طرفی را که شهر قرار دارد محاصره کنیم دیگر جوانب آزاد باقی می‌ماند. و اگر لشکر خود را دو قسمت کنیم و یک قسمت را در جانب وادی مستقر گردانیم و قسمت دیگر را در جانب شهر و صلاح‌الدین یک قسمت را مورد حمله قرار دهد، آن قسمت دیگر را یارای یاری رسانیدن به ایشان نیست؛ زیرا آن قسمت اگر جای خود را ترک گویند، مسلمانان از شهر بیرون آیند و هر چه در لشکرگاهشان هست به غنیمت برند و اگر جمعی را در لشکرگاه به نگهداری بگذارند و خود به یاری ایشان روند تا آنان از دره بگذرند، صلاح‌الدین کارشان را ساخته باشد. از اینها گذشته حمل علوفه و آذوقه با وجود بسته بودن راه‌ها میسر نخواهد بود. چون سران سپاه سخن پادشاه را شنیدند به صحت آن اذعان کردند و به رمله بازگردیدند، سپس در محرم سال ۵۸۸ به عسقلان رفتند و به عمارت آن کوشیدند. پادشاه انگلیس به یکی از پادگان‌های مسلمانان حمله آورد و جنگی چند رخ داد که از هر دو سو جمعی کشته شدند. صلاح‌الدین گروه‌هایی از لشکر خود را از بیت‌المقدس برای تاراج و قطع آذوقه بر سر فرنگان می‌فرستاد. آنان اموالی به غنیمت می‌گرفتند و بازمی‌گشتند.

کشته شدن مرکیس و نشستن هانری^۱ به جای او

صلاح‌الدین نزد سنان سرکرده اسماعیلیه در شام کس فرستاد و از او خواست با گرفتن ده هزار دینار مرکیس و پادشاه انگلیس را بکشد.

اسماعیلیان قتل پادشاه را صلاح خود نمی‌دانستند؛ زیرا اگر او از میان برداشته می‌شد صلاح‌الدین فراغتی می‌یافت و به سر وقت ایشان می‌رفت. از این رو دو مرد در جامه راهبان به کشتن مرکیس معین کردند. این دو به صاحب صیدا و ابن بازران صاحب رمله پیوستند و شش ماه نزد آنان ماندند و به عبادت تظاهر می‌کردند تا مرکیس با آنان انس گرفت. روزی اسقف صور مرکیس را به مهمانی دعوت کرد. این دو بناگاه برجستند و او را مجروح کردند. یکی از آن دو بگریخت و در کلیسا پنهان شد. مرکیس را که جراحی سخت برداشته بود به کلیسا بردند. آن باطنی که به کلیسا گریخته بود بار دیگر حمله کرد

۱. متن: کندهری

و او را بکشت. فرنگان قتل او را به پادشاه انگلیس نسبت دادند و گفتند می‌خواهد سراسر سواحل شام را در تصرف خود داشته باشد. چون مرکیس کشته شد رئیس فرنگانی که از آن سوی دریا آمده بودند، یعنی هانری پسر خواهر پادشاه فرانسه و پسر برادر پدری پادشاه انگلیس شهر را گرفت و همان شب با ملکه عروسی کرد و چون پادشاه انگلیس بازگشت عکا و دیگر بلاد را در تصرف آورد و تا سال ۵۹۴ زندگی کرد. تا روزی از بام بیفتاد و بمرد. چون پادشاه انگلیس به بلاد خود بازگردید هانری نزد صلاح‌الدین کس فرستاد و او را به صلح دعوت کرد و از او خلعت خواست. صلاح‌الدین برای او خلعت فرستاد و او آن خلعت را در عکا بر تن پوشید. والله تعالی اعلم.

حرکت فرنگان به قدس

چون صلاح‌الدین به قدس رفت خبر یافت که تقی‌الدین عمر پسر برادرش شاهنشاه درگذشته و پسرش ناصرالدین محمد بر بلاد جزیره مستولی شده است. قلمرو او حران و رها و سمیساط و میافارقین و حانی^۱ بود. او نزد صلاح‌الدین کس فرستاد و از او خواست که آن اعمال را در دست وی باقی‌گذارد و افزون بر آن متصرفات پدرش در شام را نیز به او دهد. صلاح‌الدین صلاح ندید که بلادی آنچنان را به دست کودکی نورسیده بسپارد. الملک‌الافضل علی بن صلاح‌الدین، از پدر خواست که اعمال تقی‌الدین را به او دهد و دمشق را از او بستاند صلاح‌الدین بپذیرفت و فرمان داد که بر سر اعمال خود رود. صلاح‌الدین به ملوک بلاد شرقی در موصل و سنجار و جزیره و اربل، نامه نوشت که به یاری پسرش الملک‌الافضل علی سپاه فرستند. چون ناصرالدین چنان دید نزد الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب رسول فرستاد و او را نزد صلاح‌الدین شفیع ساخت که کرم کرده فقط متصرفات پدرش تقی‌الدین را در شام در دست او گذارد و بلاد جزیره را از او بگیرد. صلاح‌الدین بپذیرفت و آن بلاد را به برادر خود الملک‌العادل اقطاع داد و او را فرستاد که آن بلاد را در ضبط آورد و الملک‌الافضل را از آنجا بازگرداند الملک‌العادل با الملک‌الافضل در حلب دیدار کرد و او را بازگردانید و از فرات گذشت و بلادی را که در دست ناصرالدین بود بستد و از جانب خود بر آنها عمالی گماشت و او را با لشکریانی که در جزیره مقام داشتند با خود نزد صلاح‌الدین آورد.

۱. متن: ارجان

چون فرنگان دریافتند که صلاح‌الدین پسرش افضل و برادرش عادل را به جزیره فرستاده و لشکرش را با آن دو روانه داشته و اینک در قدس خود با جمعی از خواصش باقی مانده است طمع در تصرف قدس کردند و بر لشکر مصر که روانه قدس بود و سلیمان برادر مادری الملک‌العادل بر آن فرمان می‌راند حمله کردند و در نواحی خلیل او را گرفتند و کشتند و اموالش به غارت بردند و جز اندکی که به کوه خلیل گریخته بودند کسی از آن لشکر باقی نماند. سپس فرنگان به داروم رفتند و ویرانش کردند و در نهم ماه جمادی‌الاولی ۵۸۸ به سوی قدس راندند و در بیت نوبه^۱ در دو فرسنگی آن فرود آمدند. صلاح‌الدین بسیج نبرد کرد و برج‌های شهر را هر یک به یکی از امرای خود سپرد و گروه‌هایی از لشکر را پی‌درپی به جنگ فرنگان فرستاد و آنان دلیری‌ها نمودند تا فرنگان بازپس نشستند و به یافا رفتند و هر چه علوفه و آذوقه گرد آورده بودند نصیب مسلمانان شد.

در این احوال فرنگان خبر یافتند که لشکرهای شرق که با الملک‌العادل و الملک‌الافضل بودند به دمشق باز گشته‌اند. ایشان نیز به عکا بازگشتند و چنان نمودند که به محاصره بیروت می‌روند. صلاح‌الدین پسر خود الملک‌الافضل را فرستاد که براه بر آنان بیند. او تا مرج‌العیون پیش رفت ولی فرنگان بیرون نیامدند.

در خلال این احوال لشکرهایی از حلب و دیگر جای‌ها بیامدند. صلاح‌الدین به یافا رفت و آنجا را محاصره کرد و به جنگ بستند. این واقعه در دهم ماه رجب همان سال واقع شد. صلاح‌الدین باقی آن روز را به محاصره قلعه پرداخت. فتح قلعه نزدیک بود. فرنگان که منتظر فرا رسیدن مدد از جانب عکا بودند بدین بهانه که امان خواهند مسلمانان را تا روز دیگر سرگرم کردند. مسلمانان نیز پذیرفتند که آنان را امان دهند. شب هنگام پادشاه انگلیس بیامد و از پی او یاری‌های مردم عکا نیز برسید. روز دیگر خواستار نبرد شدند ولی از مسلمانان کس قدم پیش نهاد. پادشاه خود به میان دو صف آمد و طعام خواست و به خوردن نشست صلاح‌الدین فرمان حمله داد در این هنگام یکی از امرایش به نام جناح که برادر زین‌الدین علی بن احمد‌المشطوب بود پیش آمد و گفت: این چگونه است که جنگ با ماست و غنایم نصیب ممالیک تو می‌شود؟ صلاح‌الدین را این سخن گران آمد و از نبرد با فرنگان به خیمه‌های خود بازگشت و درنگ کرد تا پسرش افضل و برادرش

۱. متن: فرجه

عادل برسیدند. پس به رمله رفت و منتظر نشست تا بنگرد که کار او با فرنگان به کجا می‌کشد. فرنگان همچنان در یافا بودند. والله تعالی اعلم.

صلح میان صلاح‌الدین و فرنگان و رفتن پادشاه انگلیس به بلاد خود مدت درازی بود که پادشاه انگلیس از کشور خود دور افتاده بود. او دیگر از تصرف بلاد ساحلی مایوس شده بود. زیرا مسلمانان بر آن مستولی شده بودند. پس نزد صلاح‌الدین کس فرستاد و خواستار صلح شد. صلاح‌الدین پنداشت که این خدعه‌ای بیش نیست از این‌رو پاسخی نداد و همچنان خواستار جنگ بود. پادشاه انگلیس به صلح اصرار می‌ورزید. آن‌سان که صلاح‌الدین صدق‌گفتار او را باور کرد. پادشاه از امارت عسقلان دست برداشت و از غزه و داروم و رمله صرف نظر کرد و نزد الملک‌العادل ابوبکرین ایوب رسول فرستاد تا در این امر میانجی گردد. او صلاح‌الدین و امیرانش را اشارت کرد که این صلح را بپذیرد. زیرا سپاهیان از طول جنگ‌ها ملول شده بودند و به سبب هزینه بسیار خزانه خالی شده بود. و بسیاری از چارباغان هلاک شده بودند و سلاح‌ها فرسوده شده بود. همچنین گفتند که پادشاه انگلیس می‌خواهد صلح برقرار شود تا پیش از رسیدن زمستان به بلاد خود بازگردد. اگر درخواست او اجابت نشود و به سبب فرا رسیدن زمستان سفر دریا میسر نگردد ما نیز مجبوریم که تا سال دیگر در اینجا بمانیم. چون صلاح‌الدین به صحت این رأی یقین کرد به صلح تن در داد و در بیستم شعبان سال ۵۸۸ به مدت چهل و چهار ماه با رسولان فرنگان پیمان صلح بست و بر آن سوگند خوردند و صلاح‌الدین به ایشان اجازت داد که به زیارت قدس آیند.

پادشاه انگلیس از راه دریا به دیار خود بازگشت و هانری که بعد از مرکیس فرمانروایی صور یافته بود بر فرنگان سواحل شام پادشاهی یافت و با ملکه که پیش از این صاحب آن نواحی بود ازدواج کرد. صلاح‌الدین به قدس رفت و باروهای شهر را اصلاح کرد و کنیسه صهیون را به درون بارو آورد و حال آن‌که پیش از این خارج از بارو بود و مدرسه‌ها و ریاط‌ها و بیمارستان پی افگند و برای آنها موقوفات ترتیب داد. آن‌گاه آهنگ حج نمود ولی موانعی پیش آمد که او را از حج منصرف کرد. صلاح‌الدین در پنجم ماه شوال به دمشق رفت و امیر جوردیک از موالی نورالدین را در قدس به نیابت خویش نهاد. صلاح‌الدین چون از قدس به دمشق می‌رفت راه خود را از ثغور مسلمانان انداخت

و نابلس و طبریه و صفد و تبین و بیروت را دیدار کرد. چون به بیروت رسید فرمانروای انطاکیه و طرابلس و اعمان آن پیامد و نسبت به او اظهار فرمانبرداری کرد و بازگشت. صلاح‌الدین در بیست و پنجم شوال به دمشق بازگردید. مردم از آمدن او مسرور شدند و دشمن ناتوان گردید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

وفات صلاح‌الدین و حال پسرش و برادرش بعد از او

چون صلاح‌الدین به دمشق رسید به سبب شکستی که در سپاه فرنگان افتاده بود و به سبب پیمان صلح با آنها خاطرش از آن بابت آسوده شد و قدری بیاسود. سپس بار دیگر عزم جنگ کرد و با پسرش الافضل و برادرش العادل به مشاورت پرداخت که لشکر به کدام سو کشد الملك العادل اشارت به خلاط کرد زیرا او را وعده داده بود که اگر خلاط را بگیرد آن را به وی اقطاع خواهد داد. پسرش الافضل اشارت به بلاد روم یعنی متصرفات خاندان قلیچ ارسلان نمود؛ زیرا تصرف آن آسان می‌نمود. از سوی دیگر بر سر راه فرنگانی بودند که می‌خواستند به شام تعرض کنند.

صلاح‌الدین برادر خود العادل را گفت: تو با یکی از فرزندان من و پاره‌ای سپاه به خلاط رو. من نیز به بلاد روم می‌روم. چون از کار آنجا بپرداختم به شما می‌پیوندم، آن‌گاه همه به آذربایجان و سپس به بلاد عجم می‌رویم.

صلاح‌الدین برادر را اجازت داد که به کرک رود - کرک اقطاع او بود - تا نیروی خویش بسیج کند و به خلاط رود. چون الملك العادل به کرک رفت، صلاح‌الدین بیمار شد در ماه صفر سال ۵۸۹ پس از بیست و پنج سال که از تصرف مصر به دست او گذشته بود، وفات کرد. رحمة الله تعالی.

پسرش الملك الافضل نورالدین علی با او در دمشق بود و همه لشکر نزد او بود. الافضل دمشق و ساحل و بعلبک و صرخد و بُصری و هونین^۱ و همه اعمال داروم را تصرف کرد. پسر دیگرش الملك العزیز عثمان در مصر بود. او نیز بر مصر چیره شد. پسر سومش الملك الظاهر غازی فرمانروای حلب بود. او نیز بر حلب و اعمال آن چون حارم و تل باشرو و عزاز و برزیه و درب ساک و غیر آن غلبه یافت. محمودبن تقی‌الدین عمر در حماة بود. او به اطاعت الملك الظاهر غازی در آمد و همراه او شد. شیرکوه‌بن محمدبن

۱. متن: شوش

شیرکوه نیز در حمص بود. او نیز اطاعت الملك الظاهر را پذیرا شد. علاوه بر حماة سلمیه و معره و منبج از آن محمدبن تقی الدین بود و علاوه بر حمص رحبه و تدمر از آن شیرکوه بن محمدبن شیرکوه. بهرامشاه بن فرخشاه بن شاهنشاه ملقب به الامجد در بعلبک بود. الظافر بن صلاح الدین با برادرش الافضل در بصری بود و سابق الدین عثمان بن الدایه در شیزر بود. الملك العادل ابوبکر بن ایوب، در کرک و شویک بود.

چون خبر وفات صلاح الدین به الملك العادل رسید در کرک ماند. الملك الافضل او را به دمشق فراخواند و او اجابت نکرد. او نیز بار دیگر پیام داد و او را از پسرش الملك العزیز فرمانروای مصر و از اتابک عزالدین صاحب موصل بترسانید و گفت عزالدین آهنگ بلاد جزیره دارد و وعده داد که در برابر او یاریش خواهد کرد. آن گاه رسولی که از سوی الملك الافضل آمده بود او را گفت که اگر نزد الملك الافضل به دمشق روی با تو می آیم و اگر نیایی نزد الملك العزیز می روم و به آنچه او اختیار کند با او پیمان می بندم.

با این سخن الملك العادل بیمناک شدند و نزد الافضل به دمشق رفت. الافضل او را به اکرام در آورد و آذوقه و سلاح و لشکر داد تا برود و اتابک عزالدین صاحب موصل را از بلاد جزیره براند.

الملك الافضل به فرمانروای حمص و فرمانروای حماة نیز نوشت و از آنان خواست که لشکریایی همراه الملك العادل کنند. العادل با سپاه از فرات گذشت و در نواحی رها اقامت گزید. عزالدین مسعود بن مودود صاحب موصل را چون خبر وفات صلاح الدین رسید، عزم آن کرد که لشکر به بلاد جزیره و حران و رها و دیگر متصرفات الملك العادل کشد و آنها را بازپس گیرد. ولی مجاهد الدین قایماز که اتابک دولت او بود او را عیب می کرد و ملامت می نمود و از روابط دوستانه میان الملك العادل و برادرزاده اش سخن می گفت. در این احوال خبر رسید که الملك العادل در حران است. سپس نامه رسید که الملك الافضل بعد از پدرش صلاح الدین به حکومت رسیده است و مردم همه سر بر فرمان او نهاده اند. عزالدین به ملوک اطراف چون صاحب سنجار و صاحب ماردین نامه نوشت و از آنان یاری خواست. برادرش از نصیبین نزد او آمد و همراه او روانه رها گردید. عزالدین مسعود در راه بیمار شد و به موصل بازگردید و در اول رجب سال ۵۸۹ درگذشت و الملك العادل بر قلمرو خود در بلاد جزیره بی هیچ معارضی بماند. والله تعالی ینصر من یشاء من عباده.

حرکت الملک‌العزیز از مصر و محاصره کردن او الملک‌الافضل را در دمشق و تقسیم کردن آن دو ولایات را میان خود

الملک‌العزیز عثمان‌بن صلاح‌الدین در مصر استقرار یافت. موالی پدرش از برادرش الملک‌الافضل علی رویگردان بود. رؤسای این موالی در این ایام فخرالدین ایاز چرکس^۱ و قراجا بودند. اینان همواره او را از برادرش الافضل می‌ترسانیدند و می‌گفتند که کردان و ممالیک اسدی که در سپاه مصرند دل با الافضل دارند و می‌ترسیم که عاقبت تو را براندازند. مصلحت این است که لشکر بیری و دمشق را بستانی.

از این رو در سال ۵۹۰ الملک‌العزیز به قصد گرفتن دمشق، لشکر در حرکت آورد. الملک‌الافضل در اعمال جزیره بود. خود نزد عمش الملک‌العادل ابوبکر رفت و او را بیاورد. الملک‌الظاهر غازی بن صلاح‌الدین صاحب حلب و ناصرالدین محمد بن تقی‌الدین عمر بن شاهنشاه صاحب حماة و شیرکوه بن محمد بن شیرکوه صاحب حمص و عساکر موصل گرد آمدند و به یاری او به دمشق رفتند. الملک‌العزیز را در عزم فتوری پدید آمد و پس از گفتگوهایی در کار صلح بر آن قرار گرفت که قدس و اعمال فلسطین از آن الملک‌العزیز عثمان باشد و جبله و لاذقیه از آن الملک‌الظاهر صاحب حلب و دمشق و طبریه و غور نیز در دست الملک‌الافضل علی باقی بماند و نیز مقرر شد که العادل در مصر بماند و امور دولت را بگرداند زیرا مصر پیش از این اقطاع او بود. بدین قرار صلح برقرار شد و العزیز به مصر بازگردید و دیگران نیز به بلاد خود رفتند. والله تعالی اعلم.

محاصره العزیز بار دیگر دمشق را و به هزیمت رفتن او

چون الملک‌العزیز به مصر بازگردید، موالی صلاح‌الدین بار دیگر او را به جنگ با برادرش برانگیختند. او نیز در سال ۵۹۱ لشکر ببرد و دمشق را محاصره کرد.

الملک‌الافضل علی از دمشق به نزد عم خود الملک‌العادل رفت و با او در قلعه جعبر دیدار کرد. سپس نزد برادرش الملک‌الظاهر غازی به حلب شد و از آن دو یاری خواست. چون به دمشق آمد، دید که عمش الملک‌العادل پیش از او وارد دمشق شده. آن‌گاه چنان نهادند که مصر از آن الملک‌الافضل علی باشد و دمشق از آن الملک‌العادل.

الملک‌العزیز عثمان تا نزدیکی دمشق پیش آمد. کردان و موالی شیرکوه با او دل بد

داشتند و به الافضل گرایش داشتند. سردار ابن مخالفان سیف‌الدین ایاز کوش، از مالیک و ابوالهیجا السمین بود از کردان. اینان به الافضل نهانی پیام دادند که اگر به نبرد العزیز بیرون آید آنان به هزیمت خواهند رفت. چون الافضل با برادر روبرو شد آن دو به هزیمت شدند و العزیز نیز به هزیمت رفته به مصر بازگردید.

الملک الافضل عم خود الملک‌العادل را به قدس فرستاد و آن را از نایب العزیز بستد و از پی او به مصر راند. همه سپاهیان گرد الافضل را گرفته بودند. چون الملک‌العادل چنان دید به شک افتاد که مبادا چون به مصر رسیدند به عهد خود وفا نکنند و دست او به دمشق نرسد. این بود که در نهان به الملک‌العزیز پیام داد که پایداری کند و گروهی از لشکر خود را به نگهبانی شهر بلیس گذارد و به عهده گرفت که الملک‌لافضل و دیگران را از نبرد با آنان باز خواهد داشت. الملک‌العزیز عثمان، فخرالدین ایاز چرکس را به جمعی از موالی پدر آنجا نهاد. الافضل آهنگ نبرد با آنان کرد. العادل او را منع کرد. خواست به مصر حرکت کند نیز او را منع نمود و گفت: اگر مصر را به جنگ بگیری بر شکوه و هیبت مصر لطمه خواهد خورد و دشمنان در آن طمع خواهند کرد. بهتر آن است که درنگی کنی تا بنگریم تا کار به کجا خواهد کشید. آن‌گاه الملک‌العزیز را واداشت که قاضی‌الفاضل را نزد الافضل فرستد، زیرا به سبب مقامی که در نزد صلاح‌الدین داشت همگان به سخن او گوش می‌دادند. قاضی قدم به میدان نهاد و میان دو برادر عقد صلح منعقدشد. بدین گونه که قدس و فلسطین و طبریه و اردن از آن الملک‌لافضل باشد و اقطاعات که از قدیم در دست الملک‌العادل بوده در دست او باقی بماند و تدبیر کارهای او را در دست داشته باشد بدین قرار سوگند خوردند. الافضل به دمشق بازگردید و العادل در مصر نزد العزیز ماند والله اعلم.

استیلای الملک‌العادل بر دمشق

الملک‌العزیز عثمان بن صلاح‌الدین به استمالت الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب پرداخت و او را بدین گونه تطمیع کرد که دمشق را از برادرش بستاند و به او تسلیم کند. الملک‌الظاهر غازی بن صلاح‌الدین صاحب حلب، الملک‌لافضل علی بن صلاح‌الدین را به سبب دوستی و پیوستگی با عمش الملک‌العادل ملامت می‌کرد و او را تحریض می‌کرد که از او دوری گزیند و در این امر پای می‌فشرد.

العادل و العزیز از مصر بیامدند و دمشق را محاصره کردند و از امرای الافضل ابو غالب الحمصی را که مورد اعتماد و نواخت او بود با خود یار کردند. او در شب بیست و هفتم رجب سال ۵۹۲ دروازه شرقی دمشق را بگشود و العادل به شهر درآمد. العزیز در میدان اخضر ایستاد. برادرش الافضل نزد او آمد. العادل به سرای شیرکوه فرود آمد. آن دو چون کثرت لشکر الافضل را دیدند با او به مدارا رفتار کردند و او را به قلعه بازگردانیدند و خود در بیرون شهر اقامت گزیدند. افضل هر بامداد و شامگاه نزد ایشان می‌رفت و به گفتگو می‌نشست. چون آن دو نیرو گرفتند او را فرمان دادند که از دمشق بیرون رود و همه اعمال آن و قلعه صرخد به الملك العزیز سپارد. العزیز قلعه را تصرف کرد. الملك العادل را گفتند که بر زبان العزیز رفته است که دمشق را به الافضل باز خواهد گردانید. پس العادل برفت و او را وادار کرد که شهر را به او تسلیم کند. العزیز شهر را تسلیم او کرد و خود به مصر بازگردد. الافضل نیز به روستایی خارج شهر رفت و چندی بماند، سپس راهی صرخد شد. الملك العادل در دمشق ماند. والله سبحانه و تعالی اعلم و بغیبه و احکم.

فتح الملك العادل ابوبکر بن ایوب یافا را و استیلای فرنگان بر بیروت و محاصره کردن ایشان تبین را

چون صلاح‌الدین درگذشت و پسرانش پس از او به حکومت رسیدند العزیز با هانری پادشاه فرنگان همان پیمان را که پدرش بسته بود تجدید کرد. امیر اسامه بیروت را به اقطاع داشت. او گاهگاه زورق‌هایی برای دستبرد زدن به فرنگان روانه می‌داشت. فرنگان گاه شکایت او در دمشق به العادل می‌بردند و گاه شکایت به الملك العزیز در مصر؛ ولی آنان به شکایت ایشان گوش فرا نمی‌دادند. از این‌رو از پادشاهان خود در آن سوی دریا یاری خواستند. آنان نیز لشکرها به یاریشان روان کردند. بیشتر از آلمان بودند. اینان در عکا فرود آمدند. العادل، عزیز را به یاری طلبید. او نیز با لشکرهای جزیره و موصل بیامد و همه در عین جالوت اجتماع کردند و سراسر رمضان و برخی از شوال سال ۵۹۲ را در آنجا درنگ کردند. سپس به یافا لشکر بردند. نخست یافا را گرفتند و ویران کردند. مدافعان شهر به قلعه پناه بردند. مسلمانان قلعه را محاصره کردند و به جنگ بگشودند و دست به کشتار و تاراج زدند.

فرنگان از عکا به یاری همکیشان آمدند و به قیساریه رسیدند. در آنجا خبر یافتند که یاقا به دست مسلمانان افتاده است. سبب بازگشت آنان از عکا این بود که پادشاهشان هانری در عکا از جایی بلند افتاد و هلاک شد و این امر سبب اختلال در کار ایشان گردید. خبر رسید که فرنگان عزم بیروت دارند. الملک العادل رفت تا بیروت را ویران سازد تا از چشم فرنگان بیفتد. نخست بارو را ویران کرد و آهنگ ویران کردن خانه‌ها را نمود که امیراسامه مانع شد و خود نگهداری آن را بر عهده گرفت. با این پیمان الملک العادل از بیروت بازگردید و فرنگان در روز عرفه به بیروت درآمدند و امیراسامه از آنجا بگریخت و بیروت به دست ایشان افتاد. الملک العادل جمعی از سپاهیان خود را به صیدا فرستاد تا باقیمانده آن شهر را نیز ویران کنند. پیش از این به دست صلاح‌الدین قسمت‌هایی از آن ویران شده بود. لشکریان الملک العادل پس از ویران کردن صیدا، در نواحی صور نیز دست به آشوب و ویرانی و قتل و غارت زدند.

مسلمانان در نزدیکی قلعه هونین فرود آمدند. در اواسط محرم الملک العادل خبر یافت که فرنگان به حصن تبین می‌آیند. ایشان در ماه صفر ۵۹۴ در آنجا فرود آمدند. الملک العادل لشکری به حمایت آن فرستاد ولی کاری از پیش نبرد. فرنگان باروها را سوراخ کردند. الملک العادل از الملک العزیز فرمانروای مصر یاری خواست. او با لشکریان خویش بیامد و در ماه ربیع‌الاول همان سال به عسقلان رسید.

مسلمانانی که در تبین گرفتار آمده بودند، نزد فرنگان کس فرستادند و از آنان امان خواستند و گفتند تبین را به ایشان تسلیم خواهد کرد. یکی از بزرگان ایشان گفت که اینان غدر می‌ورزند. از این رو بار دیگر مردم تبین به مقاومت پرداختند تا العزیز به عسقلان رسید. فرنگان از شنیدن این خبر مضطرب شدند زیرا پادشاهی نداشتند و کارها به دست کشیش کنراد^۱ از یاران پادشاه آلمان بود و فرمانروایشان زنی بود. این زن زوجه هانری بود. فرنگان نزد پادشاه قبرس کس فرستادند و او را فراخواندند. نام پادشاه قبرس نیز هانری بود، برادر همان پادشاه بود که مسلمانان در حطین اسیرش کرده بودند. چون بیامد ملکه خود را به او به زنی دادند.

چون الملک العزیز عثمان از عسقلان به جبل خلیل رفت و بر فرنگان مشرف شد و جنگ را تدارک دید، فرنگان به صور و سپس به عکا بازگشتند. مسلمانان به لجون^۲ فرود

۱. متن: جنصکیر

۲. متن: البهور

آمدند. امرای الملک‌العزیز سخت در اضطراب افتادند. جماعتی از ایشان چون میمون قصری و قراسنقر و حجاف^۱ و ابن مشطوب و چند تن دیگر عزم آن کردند که بر العزیز و مدبر دولتش فخرالدین چرکس غدر ورزیده عصیان کنند. چون العزیز چنان دید شتابان به مصر بازگردید. در این هنگام الملک‌العادل با فرنگان صلح کرد و در ماه شعبان همان سال پیمان صلح بسته شد. العادل به دمشق رفت و از آنجا به ماردین رفت و ما در اخبار او خواهیم آورد. والله تعالی اعلم.

وفات طغتكین بن ایوب در یمن و حکومت پسرش اسماعیل سپس سلیمان بن تقی الدین شاهنشاه

گفتیم که سیف‌الاسلام طغتكین بن ایوب در سال ۵۷۸ بعد از وفات برادرش شمس‌الدوله توران شاه و اختلاف نواب او در یمن در آن سرزمین امارت یافت و بر آن استیلا جست و در زبید فرود آمد و در آنجا بماند تا در ماه شوال سال ۵۹۳ درگذشت. طغتكین بن ایوب مردی بدسیرت و ستمگر بود و به اموال رعیت دست تطاول دراز می‌کرد. چون در یمن کارش بالا گرفت قصد تسخیر مکه نمود.

خلیفه الناصرالدین‌الله به برادر او صلاح‌الدین نوشت که او را از این کار منع کند. صلاح‌الدین نیز او را منع کرد.

چون سیف‌الاسلام طغتكین درگذشت، پسرش الملک‌المعز اسماعیل بن طغتكین به جایش نشست. اسماعیل مردی گول و بیخرد بود. چنانکه مدعی شد که از بنی‌امیه است و دعوی خلافت کرد و جامه سبز پوشید. عمش او را ملامت کرد و توبیخ نمود ولی او پذیرفت و بر رعیت دست ستم گشود. عاقبت دولتمردانش بر او بشوریدند و کشتندش. آنکه او را به قتل رسانید اتابک سنقر از موالی پدرش بود. سنقر برادرش المک‌الناصر، ایوب بن طغتكین را در سال ۵۹۸ به جای او نشانده و خود زمام کارها به دست گرفت. پس از چهار سال حکومت، سنقر درگذشت و یکی از امرای ایشان به نام غازی بن جبریل به جایش نشست و با مادر الناصر ازدواج کرد. پس الناصر مسموم شده بمرد. عرب‌ها بر غازی بن جبریل که می‌پنداشتند که الناصر را زهر داده است بشوریدند و اوضاع یمن همچنان آشفته بود. محمد بن محمد الحمیری بر بلاد حضرموت مستولی

۱. متن: حجاب

شد و بر مادر الناصر خود کامگی پیش گرفت و زبید را تسخیر کرد و یکی از خاندان ایوب را فراخواند تا ملک یمن را به او سپارد. در این احوال مردی از بنی ایوب موسوم به سلیمان بن تقی الدین که چون در سال پیش به هیئت صوفیان به مکه وارد شده بود به صوفی معروف بود، به یمن آمد و به زبید رفت. بقایای ایوبیان از او خواستند که زمام کارشان را بر دست گیرد. او نیز بپذیرفت و مادر الملک الناصر را به زنی گرفت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

رفتن الملک العادل ابوبکر بن ایوب به جزیره و محاصره او ماردین را میان نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود صاحب موصل و قطب الدین محمد، فرزند عمش عمادالدین زنگی بن مودود صاحب نصیبین و خابور و رقه فتنه افتاد. پیش از این، این اختلاف میان نورالدین و عمادالدین بر سر اختلاف در مرزهای متصرفاتشان پدید آمده بود. نورالدین ارسلان شاه لشکر کشید و نصیبین را از او بستند. قطب الدین به حران و رها که در قلمرو الملک العادل ابوبکر بن ایوب بود پناه برد و از او یاری طلبید. الملک العادل در دمشق بود. قطب الدین برای آنکه یاری او را جلب کند اموال بسیار هزینه کرد. العادل به حران رفت و نورالدین که در نصیبین راهی موصل شد و چون او به موصل رفت قطب الدین نصیبین را تصرف کرد و الملک العادل در رمضان سال ۵۹۴ ماردین را محاصره نمود. فرمانروای ماردین حسام الدین یولق^۱ ارسلان بن ایلغازی^۲ بن البی بن ایلغازی بن ارتق بود. او کودک بود و امور دولتش در دست مملوک پدرش نظام یرنقش^۳ بود. چون الملک العادل ابوبکر بن ایوب ماردین را محاصره نمود و محاصره به دراز کشید و ربض تصرف شد، از شهر آذوقه منقطع گردید، ولی سال بعد، از محاصره دست برداشت. ما در اخبار دولت زنگی به آن وقایع اشاره کردیم. والله تعالی ینصر من یشاء من عباده.

وفات الملک العزیز صاحب مصر و حکومت برادرش الملک الافضل
در بیستم محرم سال ۵۹۵ الملک العزیز عثمان بن صلاح الدین یوسف بن ایوب صاحب

۱. متن: بولو

۲. متن: ابی الغازی

۳. متن: یرنقش